

روش علامه مغنیه در تبیین معنای لغوی و مفاهیم کلمات عصر نزول در تفسیر الکاشف

تاریخ دریافت: ۹۴/۱/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۴/۴/۱۷

سید عبدالرسول حسینی زاده؛ استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم قم
محمد کریمی درچه؛ کارشناس ارشد علوم قرآن، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم قم

چکیده

قرآن کریم به زبان عربی مبین نازل شده است و فهم معانی و مقاصد آن نیازمند توجه دقیق به معنای لغوی واژگان و فهم مفاد کلمات در زمان نزول است. این مهم از سوی برخی از محققان به صورت قاعده تفسیری «لزوم توجه به معنای لغوی و مفاهیم کلمات در عصر نزول» مورد تأکید قرار گرفته است و مفسران قرآن کریم همواره با رعایت اصول و به کارگیری روش‌هایی در صدد رعایت این قاعده تفسیری در جهت دستیابی به مفاد حقیقی واژگان بوده‌اند. پژوهش حاضر که روش توصیفی-تحلیلی دارد، در صدد است روش علامه مغنیه در تفسیر الکاشف را در توجه به معنای لغوی و مفاهیم کلمات عصر نزول بررسی نماید. روش علامه مغنیه در به دست آوردن معنای لغوی و مفاهیم کلمات در مجموع مطلوب و دارای نوآوری‌هایی است، هر چند از برخی نقاط ضعف خالی نیست. کلیدواژه‌ها: تفسیر الکاشف، معنای لغوی، مفاهیم کلمات، عصر نزول.

قرآن کریم به زبان عربی مبین و مطابق با اسلوب‌های عربی نازل شده است. پر واضح است که فهم معانی و مقاصد قرآن کریم نیازمند توجه دقیق به معنای لغوی واژگان و فهم مفاد کلمات زمان نزول دارد. بنابراین نخستین گام در تفسیر آیات قرآن، آگاهی از مفاد و مفهوم واژگان آیات است که مفسر قرآن با دریافت معنای کلمات در زمان نزول به تفسیر صحیح کلام خدا پرداخته و مراد الهی از آن را به دست می‌آورد و از کج روی و انحراف که زمینه ساز گمراهی خویش و دیگران می‌شود برای همیشه در امان می‌ماند. این مهم از منظر مفسران و محققان علوم قرآنی در ذیل قاعده تفسیری با عنوان «توجه به معنای لغوی و مفاهیم کلمات در زمان نزول» مورد تأکید قرار گرفته است و برای رعایت این قاعده و دستیابی به معانی واژگان، اصول و ضوابطی نیز مطرح شده است. همچنین برای شناخت مفاد واژگان منابع و راهکارهایی وجود دارد. مفسران قرآن کریم هر کدام متناسب با گرایش و روش تفسیری خود به رعایت این ضوابط پرداخته‌اند. یکی از این مفسران، علامه محمد جواد مغنیه است که تفسیر *الکاشف* را با روش اجتهادی و گرایش اجتماعی به نگارش در آورده است. ایشان نیز متناسب با تخصص و گرایش خود در رعایت قاعده تفسیری «توجه به معنای لغوی و مفاهیم کلمات در زمان نزول» تلاش قابل ستایشی داشته‌اند اگرچه در این زمینه تفسیر ایشان احياناً با کاستی‌هایی نیز رو به رو بوده است.

در مورد قاعده تفسیری مذکور تحقیقاتی انجام شده است؛ ولی در مورد روش تفسیر *الکاشف* در دستیابی به معنای لغوی و مفاهیم کلمات در عصر نزول تاکنون پژوهشی انجام نگرفته است. از این رو پژوهش حاضر در نظر دارد روش و نظر علامه مغنیه در دستیابی به معنای لغوی و مفاهیم کلمات در زمان نزول را بررسی نماید تا نقاط ضعف و قوت آن روشن گردد.

۱. چگونگی تبیین معنای لغوی و مفاهیم کلمات در تفسیر الکاشف

علامه مغنیه غالباً در تفسیر آیات بخشی را تحت عنوان «اللغه» برای بیان معنای لغوی و مفاهیم کلمات در نظر می‌گیرد و در برخی موارد به بحث معناشناسی اصلاً اشاره‌ای نمی‌کند. این موارد اندک است. روش ایشان در «اللغه» این گونه است که برخی واژه‌هایی که نا‌مأنوس‌تر است را توضیح می‌دهد و همچنین به ریشه لغت نیز اشاره‌ای نمی‌کند. در همه موارد به جز موارد معدودی که به کتاب «قاموس المحيط» و کتاب «مجمع البحرین» اشاره نموده است، تقریباً به هیچ کتاب لغتی ارجاع نمی‌دهد و همچنین در تبیین معانی واژگان در موارد قابل توجهی به سخنان فخر رازی، طبرسی و ابوحیان اندلسی و در موارد اندکی به سخنان طبری و زمخشری استناد می‌کند و ذیل آیات ۱۱۸ تا ۱۲۰ سوره بقره می‌گوید اگر بخواهیم به لغت و معانی الفاظ شناخت پیدا کنیم باید به عرف و اصطلاح اعراب نخستین مراجعه کنیم.^۱

۲. روش علامه مغنیه در دستیابی به معنای لغوی و مفاهیم کلمات

در این بخش از پژوهش، روش علامه مغنیه مؤلف تفسیر الکاشف را در دستیابی به معنای لغوی و مفاهیم کلمات عصر نزول، مورد پژوهش قرار خواهیم داد:

۱.۲. استناد بسیار اندک به کتب لغت

قرآن کریم به زبان قوم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یعنی به زبان عربی مبین نازل شده است.^۲ بنابراین اصلی‌ترین منبع تفسیر واژه‌های قرآن، فرهنگ عصر نزول است. مقصود از فرهنگ عربی نیز سخنان، خطبه‌ها، اشعار و هرگونه متن مکتوبی است که از عرب معاصر رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما رسیده است. این فرهنگ عمدتاً در فرهنگ لغت-های اصیل و کتاب‌های ادبی گردآوری شده است.^۳ بنابراین یکی از منابع معنی‌شناسی

کلمات قرآن، کتاب‌ها و فرهنگ لغت‌های اصیل است که برای هر مفسری که قصد تفسیر قرآن را داشته باشد امری لازم به حساب می‌آید.

اگرچه علامه معنیه در بسیاری از آیات به بیان معنای لغات می‌پردازد و حقیقتاً در تبیین معانی واژگان کوشش پسندیده‌ای داشته است؛ ولی متأسفانه در استناد به کتب لغت، فقط در موارد اندکی به کتاب «القاموس المحيط» و کتاب «مجمع البحرین» طریحی استناد کرده است و بقیه موارد را بدون استناد به کتاب‌های لغت بیان نموده است. البته قطعاً ایشان به کتب لغت مراجعه کرده است، از این رو در موارد زیادی می‌گوید در لغت چنین است؛ ولی به هر دلیل مطالبی که ارائه نموده است را مستند به کتاب‌های لغت و یا منبعی که به آن رجوع نموده نکرده است.

از موارد اندکی ایشان به کتاب‌های لغت استناد کرده‌اند، موارد ذیل است:

در تبیین مفهوم صبغه در آیه ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ﴾ (بقره: ۱۳۸)؛ به کتاب مجمع البحرین استناد می‌دهد و می‌نویسد: «صاحب مجمع البحرین گفته است: وقتی برای یکی از نصرانیان فرزندی متولد می‌شود، او را در آب زرد رنگ فرو می‌بردند (و غسل می‌دادند) و وی را معمود (و این عمل را) تعمید می‌نامیدند و آن را به نوعی تطهیر برای این مولود می‌دانستند. عمل تطهیر برای مسیحیان به سان ختنه نزد مسلمانان است. از این رو خدا فرمود: تطهیر رنگ خداست، بدین معنا که پاک کننده حقیقی برای عقل‌ها و دل‌ها، همانا دین حق است.»^۴

همچنین در تبیین معنای «ربیون» در آیه ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُونَ كَثِيرًا﴾ (آل عمران: ۱۴۶)؛ می‌نویسد: «آن گونه که صاحب مجمع البحرین می‌گوید، کسانی هستند که در علم و عمل به حد کمال رسیده‌اند.»^۵ و در ادامه می‌گوید: «اما دیگران گفته‌اند که به معنای گروه‌های بی شمار است و مفرد آن «ربی» به معنای گروه است.»^۶

او در تبیین واژه «انفال» در آیه ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ (انفال: ۱)؛ می‌نویسد: «ابو اسحاق فیروز آبادی شافعی در کتاب المهدب گفته است:

«انفال، چیزی است که فرمانده ارتش آن را به کسی می‌دهد که برای پیروزی بر دشمن کاری انجام داده باشد؛ نظیر جاسوسی، نشان دادن راه و یا دژ دشمن و امثال آن»^۷ و در تبیین واژه «طور» در آیه ﴿وَ الطُّور﴾ (طور: ۱)؛ می‌نویسد: «فیروز آبادی در قاموسش (المحیط) می‌گوید: واژه طور به حیاط خانه و به هر کوهی گفته می‌شود و هم چنین به کوهی که در نزدیکی ایله است و به سینا و سنین نسبت داده می‌شود و به دو کوهی که یکی در قدس و دیگری در رأس العین واقع شده و به کوه مشرف بر دریاچه طبریه، طور گفته می‌شود.»^۸ و در تبیین معنای واژه «أحقاف» در آیه ۲۱ سوره احقاف، می‌نویسد: «در کتاب قاموس المحيط آمده است: «أحقاف» جمع «حِقف» به کسر حاء است؛ یعنی جایی که در آن شن گرد آمده باشد (ریگستان)».^۹ همچنین در همین آیه‌ای که ذکر شد، ذیل تبیین واژه «أحقاف» به کتاب «مجمع البحرين» اشاره می‌کند و می‌نویسد: «در مجمع البحرين نوشته طریحی آمده است که قوم عاد در میان کوه‌های کشور یمن زندگی می‌کرده‌اند.»^{۱۰} و در تبیین معنای واژه «ضریع» در آیه ﴿لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ﴾ (غاشیه: ۶)؛ از کتاب «القاموس المحيط» استفاده می‌کند و می‌نویسد: «صاحب قاموس المحيط می‌گوید: ضریع گیاهی است که به خاطر پلیدی‌اش، هیچ جنبنده‌ای بدان نزدیک نمی‌شود. در هر حال، گیاهی است بی‌ارزش و زیان آور و کافی است که خوراک دوزخیان باشد.»^{۱۱}

نقد و بررسی

آنچه مطرح شد، تمام مواردی بود که علامه مغنیه در تبیین لغات و مفهوم کلمات به کتاب‌های لغت استناد کرده است؛ ولی همان‌طور که اشاره شد ایشان در بیشتر موارد معانی واژه‌ها را به منابع لغوی یا منابع تفسیری مستند نکرده است؛ مثلاً در تفسیر ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾ (آل عمران: ۷)؛ دو واژه «محکم» و «متشابه» را تعریف می‌کند؛ ولی به معنای لغوی کلمات که

حقیقتاً مطرح کردن آن در فهم آیات تأثیرگذار است، اشاره‌ای نمی‌کند و در بحث «اللغه» به همین معنا که محکم لفظی است که نیاز به تفسیر ندارد و متشابه لفظی است که به تفسیر نیازمند باشد، اکتفا می‌کند^{۱۲} و در تفسیر ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ﴾ (یونس: ۳)؛ واژه عرش یکی از واژگان اساسی آیه است و نیازمند بحث مفصل لغوی و تفسیری دارد؛ ولی علامه مغنیه به معنای عرش در کتب لغت اشاره نمی‌کند و فقط به این مطلب اکتفا می‌کند که مراد از عرش استیلاء و تسلط داشتن است.^{۱۳}

۲.۲. بیان نکردن معنای همه مفردات

علامه مغنیه در تفسیر آیات به صورت گزینشی به بررسی معنای واژه‌ها می‌پردازد و معنای همه مفردات را بیان نمی‌کند، مثلاً در تفسیر سوره حمد معنای واژگان «رحمان» و «رحیم» را مفصل بیان می‌کند و همچنین اشاره کوتاهی به معنای «حمد»، «رب»، «الله»، «عالمین»، «دین»، «صراط»، «هدایت» و «مستقیم» می‌کند؛ ولی به معنای واژگانی مانند «اسم»، «نستعین»، «نعبد»، «مغضوب»، «الضالین» و... اشاره‌ای نمی‌کند.^{۱۴} او در آیات اول تا پنجم سوره بقره فقط مقداری به معنای «غیب» می‌پردازد و از ذکر دقیق معنای دیگر مفردات آیات، سخنی به میان نمی‌آورد^{۱۵} و در آیات اول تا ششم سوره آل عمران به معنای «هدایت»، «فرقان» و «کتاب» می‌پردازد؛ ولی به معنای «قیوم»، «حی»، «عزیز»، «ذواتنقام»، «سما»، «حکیم» و... اشاره‌ای نمی‌کند.^{۱۶}

نقد و بررسی

از آنجایی که هرکلام از کلمه تشکیل می‌شود و هر کلمه دارای معنا و مفهوم خاصی است، شرط لازم برای فهم مفاد هر کلامی، آگاهی از معانی و مفاهیم کلمات و مفردات آن است، بر این اساس، مفسر باید از مفاهیم مفردات قرآن کریم -حتی از معانی حروف آن- آگاه شود و با توجه دقیق به ویژگی‌های مفهومی هر واژه قرآنی به تفسیر آیات بپردازد^{۱۷} که البته چنین شیوه‌ای در تفسیر الکاشف نیز معمول است؛ ولی همان طور که اشاره شد

در تفسیر برخی آیات از واژه شناسی برخی از واژه‌هایی که به نظر می‌رسد نیاز به بیان معنی دارد غفلت شده است و ظاهراً به وضوح آن در ذهن نویسنده بسنده شده است. شاید بتوان این نکته را یکی از نقاط ضعف تفسیر الکاشف در تبیین و تفسیر واژگان قرآنی به شمار آورد.

۳.۲. اکتفا نکردن به معنای ارتکازی

یکی از امور الزامی در تفسیر آن است که معنای هر واژه، حتی ساده‌ترین آنها با استفاده از منابع معتبر به دست آید و تفسیر براساس آن صورت گیرد؛ بر این اساس، عرب‌زبانان و یا کسانی که با متون عربی ممارست دارند، نمی‌توانند معانی خاصی را که در مورد واژگان آیات شریفه در ذهن آنان مرتکز شده است و هنگام خواندن یا شنیدن آنها به ذهنشان می‌رسد، مبنای تفسیر قرار دهند و خود را از مراجعه به منابع معتبر لغوی بی‌نیاز بدانند؛ زیرا ممکن است آن معناهای ارتکازی، در زمانهای متأخر از نزول قرآن پدید آمده باشد^{۱۸} و در عصر نزول، این کلمات در معنای دیگری به کار می‌رفته است و یا در عین آنکه در زمان نزول، آن معنای ارتکازی برای مردم مطرح بوده، معنای دیگری نیز داشته که در آیه به کار رفته است و اعتماد و اکتفای مفسر به معنای ارتکازی سبب اشتباه او در فهم آیات شریفه گردد؛^{۱۹} برای مثال در آیه شریفه ﴿إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ (قیامت: ۲۳)؛ برخی مفسران ناظره را به معنای نگاه با دیده سر که یکی از معانی ارتکازی این واژه است، دانسته و معتقد شده‌اند که خدا با چشم ظاهر دیده می‌شود، در صورتی که واژه ناظره معنای دیگری نیز دارد که عبارت است از انتظار کشیدن و در انتظار چیزی بودن و به همین دلیل این آیه در روایات به «در انتظار رحمت یا ثواب خدا بودن» تفسیر شده است؛^{۲۰} ولی این مفسران چون به همان معنای ارتکازی پرداخته‌اند در تفسیر آیه اشتباه کرده‌اند.^{۲۱}

یکی از مزیت‌های تفسیر *الکاشف* نیز اکتفا نکردن به معانی ارتکازی است؛ زیرا ممکن است آن معانی ارتکازی در زمان‌های متأخر از نزول قرآن پدید آمده باشند و در عصر نزول این کلمات در معانی دیگری به کار می‌رفته است و یا ممکن است آن معنای ارتکازی برای مردم مطرح بوده است؛ ولی معنای دیگری نیز در عصر نزول رواج داشته است. علامه مغنیه در تفسیر برخی آیات این مسئله را رعایت کرده است و هیچ اشاره‌ای به معانی ارتکازی نمی‌کند که بخواهد آن را به دلیل ارتکازی بودن ردّ کند، مثلاً ایشان در آیه ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (آل عمران: ۱۳۳) بیان می‌دارد منظور از «عرض بهشت» چیزی در مقابل طول آن نیست، بلکه منظور وسعت آن است و معنای پهنا درست نیست. علامه مغنیه به این مسئله توجه کافی داشته است و تعبیر «عَرْضُهَا» را کنایه از وسعت دانسته است.^{۲۲} همچنین در آیه ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجُرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ﴾ (اعراف: ۱۳۳)؛ طوفان به معنای سیلاب، آب زیاد، غرق و... است و به معنای تند باد که ما در ذهن داریم، نیست. علامه مغنیه به این معنا توجه داشته و آیه را این گونه تفسیر کرده است که از باران آسمانی، بر آنها سیلاب فراوانی فرستادیم که کشتزارها و دام‌های آنان را نابود کرد.^{۲۳}

نمونه دیگر در تفسیر ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (توبه: ۶۰)؛ صدقات را به معنای زکات واجب دانسته و از معنایی که امروزه از صدقه در ذهن است، خودداری نموده است.^{۲۴}

۴.۲. ترجیح دادن معنایی بر معانی دیگر

علامه مغنیه ذیل تفسیر آیه ۸۵ سوره مبارکه انعام بحثی را با عنوان «الحسن و الحسین ابنا رسول الله» مطرح می‌کند و ذیل این عنوان، این بحث را مطرح نموده که در لغت حسن و حسین علیهم السلام، فرزندان رسول خدا محسوب نمی‌شوند؛ لکن از دیدگاه

شرع که مستند به آیه مذکور و روایات است، آنان فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند.^{۲۵}

علامه مغنیه در رابطه با دلیل تقدم دیدگاه شرع در باره معانی الفاظ بر دیدگاه عرف و لغت می نویسد: «علمای شیعه و سنی بر این موضوع وحدت نظر دارند که دیدگاه شرع درباره معانی الفاظ بر دیدگاه لغت و عرف مقدم است و عرف بر لغت تقدم دارد؛ زیرا شارع حکیم مردم را با چیزی مورد خطاب قرار می دهد که در اذهانشان تبادر می کند و نه با چیزی که در فرهنگ های لغت نوشته اند. به عنوان مثال: اگر واژه ای در آیه و یا روایتی آمده باشد و ما برای معنای این واژه، تفسیر خاصی در کتاب و سنت بیابیم، این واژه بر همین معنای خاص حمل می شود و باید معنای شرعی را گرفت و معنای لغوی و عرفی را رها کرد و اگر برای این واژه، در کتاب و سنت تفسیری پیدا نکردیم، باید آن را بر معنایی حمل کنیم که مردم این معنا را از آن واژه می فهمند و آن را معنای عرفی می نامند و اگر مردم از این واژه معنای معینی را نفهمیدند، در این صورت بر معنایی حمل می شود که در فرهنگ های لغت موجود است.»^{۲۶} و در ادامه به نتیجه گیری پرداخته و می نویسد: «بر این اساس، معنای شرعی در درجه نخست، معنای عرفی در درجه دوم و معنای لغوی در درجه سوم قرار دارد. از دیدگاه شرع و عرف ثابت شده است که حسن و حسین علیهم السلام پسران رسول خدایند. پس باید همین معنا را گرفت و معنای لغوی را رها کرد؛ زیرا شرع و عرف حاکم بر لغت است.»^{۲۷}

همچنین در موارد دیگری نیز به حقیقت شرعی توجه داشته است، چنانچه در تفسیر ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ (نساء: ۲۴)؛ به حقیقت شرعی واژه «اسْتَمْتَعْتُمْ» توجه داشته است و به معنای بهره وری از همسران معنا نکرده است و بر این باور است که مراد از «اسْتَمْتَعْتُمْ» در این آیه، بهره بردن از زن به نحو شرعی است^{۲۸} و در تفسیر ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَعُوهُنَّ وَسَرَحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾ (احزاب: ۴۹)؛ معنای

لغوی مُتعه را بیان کرده است و به حقیقت شرعی مُتعه نیز توجه داشته است و می‌گوید: مُتعه در شریعت به معنای مالی است که شخص طلاق دهنده به حسب توانایی‌اش به همسر طلاق داده شده خویش می‌دهد.^{۲۹} نمونه دیگر در ذیل تفسیر آیات ۶ و ۷ سوره حشر و در بیان معنای «الفیء» می‌نویسد: «در لغت به معنای بازگشت است و در اصطلاح شرعی، عبارت از چیزی است که بدون جنگ از کافران گرفته شود».^{۳۰}

۵.۲. فرق نهادن میان معنای حقیقی و مجازی

یکی از نکات ضروری که در فهم واژگان براساس روش عقلانی، این است که استعمال لفظ در معنای مجازی و نیز در یکی از معانی حقیقی - در صورتی که معنای حقیقی واژه متعدد باشد - نیازمند قرینه است و تنها در صورتی که واژه‌ای تنها یک معنای حقیقی داشته باشد، قرینه‌ای لازم نیست. بر این اساس، هرگاه در قرآن کریم قرینه‌ای برای اراده معنای مجازی موجود نباشد و واژه مورد نظر تنها یک معنای حقیقی داشته باشد، همان معنای حقیقی مبنای تفسیر قرار می‌گیرد و در غیر این صورت، برای فهم معنای مورد نظر خداوند باید در جستجوی قرینه بود و پس از یافتن آن و تشخیص معنای مورد نظر به تفسیر پرداخت؛ بنابراین، مفسر باید افزون بر آگاهی از معانی متعدد یک واژه، معانی حقیقی را از معانی مجازی بازشناسد و با توجه به بود و نبود قرائن، به مراد خداوند پی‌برد.^{۳۱}

علّامه مغنیه به معنای حقیقی و مجازی آیات نیز توجه داشته است و برابر ضوابط و قواعد تفسیر در برخی موارد که الفاظ در کنار معنای حقیقی دارای معنای مجازی نیز بوده است با توجه به قرائن از معنای حقیقی صرف نظر و آیات را برابر معنای مجازی تفسیر نموده است برای نمونه ایشان در تفسیر آیه ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ﴾ (بقره: ۷)؛ بر این باور است که اینکه خدا مهر زدن را به قلب افراد نسبت داده، از باب مجاز است نه حقیقت به قرینه اینکه همان‌گونه که پرده محسوس جلو گوش و چشم کافران را نگرفته،

بر دل‌های آنان نیز حقیقتاً مهر زده نشده است^{۳۲} و در تفسیر ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾ (نساء: ۱۰)؛ مراد از «اَکَل نَار» را خوردن چیزی دانسته که موجب عذاب در آتش می‌شود و آن را از باب اطلاق مسبب (آتش) بر سبب (اَکَل حرام) دانسته است و می‌گوید در حدیث است که سه کس از همه مردم بیشتر عذاب می‌شوند: حاکم ستمگر، خورنده مال یتیم و شاهد دروغگو.^{۳۳}

۲۱

حسنا

نمونه دیگر در تفسیر ﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾ (انعام: ۱۰۴)؛ مراد از بصائر را دلایل و براهین دانسته است و به کار بردن بصائر به معنی دلالت را از باب اطلاق مسبب بر سبب دانسته است به دلیل اینکه بصائر جمع بصیرت است و آن عبارت است از شناختی که با قلب حاصل می‌شود و این شناخت از دلایل و براهین نشأت می‌گیرد^{۳۴} و در تفسیر ﴿قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا﴾ (انعام: ۱۴۸)؛ مراد از علم را دلیل دانسته است و آن را از باب اطلاق مسبب بر سبب می‌داند به این خاطر که دلیل سبب به دست آوردن علم است.^{۳۵} این موارد، نشان می‌دهد که ایشان به معنای مجازی در این آیات توجه داشته است.

۶.۲. استناد به آیات دیگر قرآن

مراجعه کردن به همه سخنان یک فرد برای فهم کلامش، از اصول و سیره عقلا است. عقلا برای فهمیدن کلام هر گوینده یا نویسنده و یا برای رفع ابهام از آن، به گفته‌ها و نوشته‌های او مراجعه می‌کنند. قرآن نیز از این قاعده استثناء نیست و بر اساس همین اصل عقلایی باید به فهم معانی واژه‌های آن رسید؛ بنابراین برای فهم یک واژه قرآن به ویژه زمانی که این واژه دارای ابهام باشد باید برای فهم آن به آیات دیگر قرآن نیز مراجعه کرد؛ زیرا قرآن تصریح می‌کند که بیانگر همه چیز است. بنابراین مبین خودش نیز هست و این امری مسلم و قطعی است. چنان که می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ (نحل: ۸۹)؛ و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است. در روایتی

از حضرت علی علیه السلام نیز در این باره آمده است که ایشان فرمودند: «كِتَابُ اللَّهِ تُبْصِرُونَ بِهِ وَ تَنْطِقُونَ بِهِ وَ تَسْمَعُونَ بِهِ وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ وَ لَا يَخْتَلِفُ فِي اللَّهِ وَ لَا يُخَالِفُ بِصَاحِبِهِ عَنِ اللَّهِ»^{۳۶} این قرآن است که با آن می‌توانید راه حق را بنگرید و با آن سخن بگویید و به وسیله آن بشنوید. بعضی از قرآن از بعضی دیگر سخن می‌گویند و برخی بر برخی دیگر گواهی می‌دهد، آیاتش در شناساندن خدا اختلافی نداشته و کسی را که همراهش شد از خدا جدا نمی‌سازد.

مفسر تفسیر الکاشف نیز به اهمیت این مطلب توجه داشته و در برخی از موارد برای تعیین دقیق معنای واژه‌ای به آیاتی دیگر استناد می‌کند؛ مثلاً ایشان در تفسیر ﴿وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾ (بقره: ۴۹)؛ واژه «بلاء» را به معنی امتحان و آزمایش با آنچه سودمند و یا زیان آور است دانسته و این تبیین را به آیه ﴿وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (اعراف: ۱۶۸)؛ مستند نموده است^{۳۷} و در تفسیر ﴿وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (بقره: ۱۰۲)؛ برای واژه «إذن» سه معنای علم و آگاهی، رخصت و امر را مطرح کرده و با استناد به آیه ﴿فَأَذْنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ﴾ (بقره: ۲۷۹)؛ معنای علم و آگاهی را در این آیه برمی‌گزیند.^{۳۸}

همچنین در تفسیر ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ﴾ (بقره: ۲۱۳)؛ با استناد به چهار آیه از قرآن کریم برای واژه «امة» چهار معنا را بیان می‌نماید و معنایی را برای واژه «امة» در آیه مورد بحث بیان می‌کند. چنانچه می‌نویسد: «خداوند واژه امت را در کتاب خود به چند معنا به کار برده است که عبارتند از: ۱. ملت: چنانچه در آیه ۹۲ سوره انبیاء به این معنا به کار رفته است: ﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون﴾؛ ۲. جماعت: نظیر آیه ۱۸۱ سوره اعراف: ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ﴾؛ ۳. سال‌ها: همانند آیه ۸ سوره هود: ﴿وَلَئِن أَخَّرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ﴾؛ ۴. پیشوایی که دیگران به او اقتدا می‌کنند: همانند آیه ۱۲۰ سوره نحل:

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا﴾... و مراد از واژه امت در اینجا (آیه ۲۱۳ بقره)، ملت است. ۳۹

در تفسیر ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ﴾ (آل عمران: ۶۲)؛ واژه «القصص» را به معنای جستجوی اثر دانسته و این سخن خود را مستند به آیه ای دیگر می کند، چنانچه می نویسد: «از این گونه است سخن خدای متعال که فرموده است: ﴿وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّبِي﴾ (قصص: ۱۱)؛ یعنی: اثر او را جستجو کن.»^{۴۰} و واژه «فاحشه» در آیه ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ﴾ (آل عمران: ۱۳۵)؛ را در بحث «اللغه» تفسیرش، به گناه بزرگ تبیین کرده و می گوید از آن جمله زنا است و در تأیید آن استناد می کند به آیه ﴿وَلَا تَقْرُبُوا الزَّوْجِيْنَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ (اسراء: ۳۲). البته در تفسیر آیه می گوید که فاحشه بزرگترین گناه است و تجاوز به حقوق مردم یکی از مصادیق آن به شمار می رود.^{۴۱}

در تفسیر ﴿فَإِنْ آتَيْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا﴾ (نساء: ۶)؛ واژه «ایناس» را به دیدن معنا می کند و این تبیین را مستند می کند به آیه: ﴿أَنْسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا﴾ (قصص: ۲۹)؛ یعنی: از جانب طور آتشی دید.^{۴۲}

و در آیه ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ﴾ (نساء: ۶۰) و در تبیین معنای زعم می نویسد: «این واژه در اصل لغت به معنای سخن است؛ خواه حق باشد، خواه باطل؛ اما بیشتر در گمان و اعتقاد باطل و یا مشکوک به کار رفته است. این واژه در قرآن، تنها به معنای دروغ و باطل به کار رفته است. به معنای باطل مانند این سخن خداوند متعال: ﴿هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ﴾ (انعام: ۱۳۶)؛ و به معنای دروغ همانند این سخن خدا: ﴿زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا﴾ (تغابن: ۷)».^{۴۳}

و در تبیین معنای واژه «طعام» در آیه ﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ﴾ (مائده: ۵)؛ با استناد به چهار آیه به نقد نظر کسانی

می‌پردازد که «طعام» را به حیوانات تفسیر کرده‌اند و تفسیر طعام به حیوانات را به دور از فصاحت و بلاغت قرآن می‌داند! چنانچه در این رابطه می‌نویسد: «اما تفسیر طعام به حیوانات، امری است که از فصاحت و بلاغت قرآن بسیار دور است؛ چرا که قرآن، طعام را در شکار دریا به کار برده است و در دریا حیواناتی وجود ندارد. خداوند گفته است: ﴿أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَّكُمْ﴾ (مائده: ۹۶). همچنین، طعام را در آب به کار برده است و چه قدر تفاوت وجود دارد میان آب و حیوانات: یکی جسم مایع و دیگری جامد. خداوند فرموده است: ﴿فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي﴾ (بقره: ۲۴۹) و نیز طعام را در خوردنی‌ها به کار برده است: ﴿فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا﴾ (احزاب: ۵۳)؛ آیا کسی جرأت دارد که این آیه را بدین ترتیب تفسیر کند: وقتی جو می‌خورید -مثلاً- پراکنده شوید؟ و اگر کسی بر این تفسیر جرأت کند، این پرسش مطرح می‌شود که این تفسیر چه نوع تفسیری است؟^{۴۴} و در ادامه می‌نویسد: «حتی خداوند سبحان طعام را به معنای گوشت به کار برده است: ﴿قُلْ لَّا أَجِدُ فِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ﴾ (انعام: ۱۴۵)؛ یعنی: بگو در آنچه به من وحی شده حرام شده ای نمی‌یابم بر هیچ خورنده‌ای که آن را بخورد مگر آن که مرداری باشد یا خون ریخته‌ای (جهنده‌ای) یا گوشت خوک».^{۴۵}

علامه مغنیه پس از استناد به این آیات، معنای طعام را حیوانات ذبح شده توسط اهل کتاب می‌داند و بر این اساس ذبیحه‌های اهل کتاب را حلال دانسته، مشروط بر اینکه بدانیم سایر شرایط ذبح از قبیل رو به قبله بودن، نام خدا بردن و بریده شدن چهار رگ اصلی وجود دارد و بر این باور است که ذبیحه اهل کتاب حرام است، مگر اینکه بدانی شرایط ذبح وجود دارد و ذبیحه مسلمانان حلال است مگر اینکه بدانی شرایط ذبح وجود نداشته است.^{۴۶}

مورد دیگر از استناد به قرآن در تبیین واژه «ید» در آیه ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾ (مائده: ۶۴)؛ است. چنانچه می‌نویسد: «معنای «ید» در اینجا همان معنای «بیمینه» در آیه

﴿وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾ (زمر: ۶۷)؛ است، که یمین به معنای قدرت است.»^{۴۷}

همچنین در تبیین معنای «علو» در آیه ﴿وَلَتَعْلَنَّ عَلُوًّا كَبِيرًا﴾ (اسراء: ۴)؛ می‌نویسد: «قرآن کریم واژه علو را به معنای سرکشی و فساد کردن به کار می‌برد. چنانچه خداوند فرموده

است: ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ (قصص: ۴)؛ فرعون سرکشی کرد در زمین و نیز گفته

است: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجَعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا﴾

(قصص: ۸۳)؛ آن سرای [پرازش] آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین هیچ برتری و تسلط و هیچ فسادی را نمی‌خواهند و سرانجام [نیک] برای پرهیزکاران است.^{۴۸}

۷.۲. توجه به حقیقت قرآنی

گاه در سخنان یک گوینده و یا گروه خاصی استعمال واژه‌ای در معنا یا موردی خاص به قدری تکرار می‌شود که از آن پس، هرگاه آن واژه گفته شود، همگان از آن واژه، معنا یا مورد خاص را می‌فهمند، به گونه‌ای که اگر معانی دیگر یا مصادیق دیگر مراد باشد، گوینده باید آن را با قرینه بفهماند. در این صورت گفته می‌شود که این واژه در آن معنا یا مورد، حقیقت شده است. آنچه در علم اصول با عنوانهای «حقیقت شرعی» یا «حقیقت متشرعه» از آن یادشده، از همین باب است. در قرآن کریم نیز ممکن است بعضی از لفظ-ها در معنای خاصی غیر از معنای لغوی به کار برده شده و در اثر کثرت استعمال در آن معنا، به صورت حقیقت قرآنی درآمده باشد؛ به گونه‌ای که هرگاه در زبان قرآن بدون قرینه به کار می‌رفته، آن معنا یا مورد خاص را برای مسلمانان تداعی می‌کرده است. با توجه به این نکته (امکان وجود حقیقت قرآنی) مفسر باید در فهم الفاظ قرآن بررسی کند که آیا واژه به کار رفته در آیه مورد نظر، از موارد حقیقت قرآنی است یا خیر و در صورتی که حقیقت قرآنی بودن آن اثبات شود، اگر بدون هیچ قرینه‌ای در قرآن کریم به

کار رفته باشد، آیه را با توجه به معنای حقیقت قرآنی آن تفسیر کند. در این گونه موارد، حمل آن واژه بر معنایی دیگر - حتی اگر معنای حقیقی لغوی آن باشد - طبق اصل عقلانی یادشده درست نیست.^{۴۹}

از جمله واژه‌هایی که ممکن است حقیقت قرآنی باشد، کلمه «صراط» است؛ زیرا این کلمه ۴۵ بار در قرآن کریم به کار رفته و در تمامی این موارد به معنای طریق غیر حسّی است، به جز در آیه شریفه ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ﴾ (یس: ۶۶)؛ و آیه شریفه ﴿وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (اعراف: ۸۶) بنابراین، شاید بتوان گفت: کلمه «صراط» در لغت، حقیقت در طریق حسّی است؛ ولی در قرآن کریم، به جهت کثرت استعمال این کلمه در «طریق غیر حسّی»، در همین معنا حقیقت شده است و بدون قرینه در این معنا ظهور دارد و افاده و استفاده طریق حسّی از آن، نیازمند قرینه است و نیز مانند کلمه «قلب» و «فؤاد» که در قرآن در مورد قلب صنوبری به کار نرفته و مقصود از آن، مرکز احساسات و عواطف و ادراکات انسان است.^{۵۰}

علّامه مغنیه نیز در تبیین مفردات قرآن و بهره‌مندی برای تفسیر به حقیقت قرآنی توجه کرده است، به طوری که گاهی به صراحت اشاره می‌کند که این واژه در لغت به این معنا است؛ ولی به دلیل کثرت استعمال، معنای دیگری پیدا کرده است؛ مثلاً ایشان در ذیل تفسیر آیه ۱۱۳ سوره بقره در بحث «اللغه» و در تبیین معنای «القیامه»؛ این واژه را مصدر دانسته و بر این باور است که در اثر کثرت استعمال به معنای روز قیامت، این واژه برای آن علم (اسم خاص) شده است.^{۵۱}

گاهی مفسر به حقیقت قرآنی توجه داشته؛ ولی نسبت به آن تصریح نکرده است؛ برای نمونه، در تفسیر ﴿وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا﴾ (بقره: ۱۲۵)؛ «مُصَلِّئًا» را به معنای مکان نماز تفسیر کرده است نه به معنای مکان دعا و این نشان می‌دهد که ایشان به

حقیقت قرآنی این واژه توجه داشته است.^{۵۲} همچنین در مورد واژه «الصراط» به طریق غیر حسی بودن آن اشاره کرده است.^{۵۳}

۸.۲. استناد به روایات

یکی دیگر از منابع دریافت معانی واژگان قرآنی، توجه به حدیث و روایات منقول از معصومان علیهم السلام یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام است. البته در این میان روایات صحابه و تابعان نیز کارکردهایی مفید می‌تواند داشته باشد؛ زیرا قرآن به زبان ایشان نازل شده است و همچنین نزدیک ترین افراد به عصر نزول قرآنند و همچنین بهره‌مندی صحابه از فیض حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله که ما از آن محروم هستیم نیز در شناخت صحابه و تابعان از واژگان قرآن، می‌تواند نقش برجسته‌ای داشته باشد و البته بایستی از این حقیقت غفلت نمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام آگاه‌ترین افراد به محتوا و معنای و بطون قرآن کریم هستند و از جایگاه بسیار والایی برخوردار هستند و بدون مراجعه به آنها نمی‌توان به تفسیر درست قرآن دست یافت و مفسر به سردرگمی و انحراف کشیده خواهد شد.^{۵۴}

علامه مغنیه نیز به نقش حدیث و کارکردهای آن در تبیین و تفسیر آیات قرآن توجه داشته‌اند؛ چنانچه در تبیین برخی از آیات، از روایات استفاده کرده است. برخی از آنها را در این قسمت بیان خواهیم کرد:

مثلاً در تفسیر ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى﴾ (بقره: ۶۲)؛ برای تبیین واژه «نصاری» و اینکه چرا نصاری به این نام نامیده شده‌اند به روایتی نقل شده از امام رضا علیه السلام استناد می‌کند و می‌نویسد: «أما محلی که نصارا بدان نسبت داده می‌شوند، شهری است به نام «ناصره» در سرزمین فلسطین. از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود: «نصارا بدان سبب به این نام خوانده شده‌اند که عیسی و مادرش مریم از روستایی

به نام «ناصره» واقع در سرزمین شام بودند.^{۵۵} و واژه «ناصری» در مورد حضرت عیسی زیاد به کار می‌رود.^{۵۶}

و در تفسیر آیه شریفه ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ﴾ (بقره: ۱۲۴)؛ واژه «کلمات» را اوامر و نواهی خداوند تفسیر می‌کند و تکلیف ابراهیم به ذبح فرزندش را از این اوامر می‌داند و در تبیین آن به روایتی از امام صادق علیه السلام استناد نموده و می‌نویسد: «از امام صادق علیه السلام روایت شده است: خداوند ابراهیم را با ذبح فرزندش اسماعیل آزمایش کرد و او نیز مصمم شد که این کار را انجام دهد.^{۵۷}

و در تفسیر ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ (بقره: ۱۴۳)؛ واژه «وسط» را به فتح سین به معنای «خیر» دانسته و این معنی را به روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که می‌فرمایند: «بهترین کارها حدّ وسط آن است»^{۵۸} مستند می‌کند و در ادامه می‌گوید که وسط به معنای عدالت هم آمده است، چنانچه می‌گویند: فلان وسط او متوسط فی اخلاقه، یعنی فلانی در اخلاق خود معتدل است و بر این باور است که عدل و خیر قریب المعنی هستند و در پایان معنای وسط در آیه مذکور را اینگونه می‌داند که خداوند دین مسلمانان را هم از لحاظ عقیده و هم از لحاظ اخلاق معتدل قرار داد؛ اعتدال در اعتقاد از این جهت که شرک و الحاد در عقیده آنها وجود ندارد و عقیده توحیدی دارند و اعتدال در اخلاق از این جهت که آنان تنها به مادیات و یا تنها معنویت توجه ندارند، بلکه به طور مساوی و متعادل به هر دو جنبه توجه دارند.^{۵۹}

۹.۲. استفاده از کتاب‌های اهل کتاب

یکی دیگر از روش‌های به دست آوردن یا روشن‌تر کردن معانی برخی از واژگان، استفاده از برخی منابع اهل کتاب است که این شیوه در واژه‌های دخیل و دارای اصل غیر عربی دیده می‌شود.

مثلاً ایشان در تفسیر ﴿وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ﴾ (عنکبوت: ۱۶)؛ می‌نویسد: «در قاموس کتاب مقدس آمده است: ابراهیم علیه السلام پسر تارخ از نژاد سام

بن نوح و از سرزمین بین النهرین (دجله و فرات) است و به مدت ۷۵ سال در آن سکونت داشت و آنگاه به همراه همسرش و لوط به سرزمین کنعان هجرت کرد.^{۶۰}

همچنین در تبیین واژه‌های قرآنی مانند «الیاس»، «بعل»، «ابراهیم» و «یوسف» از کتاب‌های اهل کتاب استفاده نموده است. ایشان در تفسیر ﴿وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ (صافات: ۱۲۳)؛ و در تبیین واژه «الیاس» می‌نویسد: «در قاموس کتاب مقدس آمده است: ایلیا نام عبری و معنایش چنین است: خدای من یهوه و واژه یونانی برای این نام، الیاس است و گاهی در عربی نیز به کار می‌رود.»^{۶۱}

او در تفسیر ﴿أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ﴾ (صافات: ۱۲۵)؛ نوشته است: «در قاموس کتاب مقدس آمده است: «بعل بریث» واژه‌ای کنعانی و به معنای پروردگار پیمان است.»^{۶۲} و در تفسیر ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ بِالْبَيِّنَاتِ﴾ (غافر: ۳۴)؛ و درباره واژه یوسف می‌نویسد: «در قاموس کتاب مقدس آمده است که در زبان عبری، یوسف به معنای یزید (افزایش می‌یابد) است و مادرش او را بدین نام نام گذاری کرد، تا فرزند دیگری بر او افزوده شود و او در سن ۱۱۰ سالگی از دنیا رفت.»^{۶۳}

و همچنین با بیان مطالبی از قاموس کتاب مقدس به تبیین واژه‌های دیگری مانند: «فرعون»^{۶۴} «نوح»^{۶۵} و «اسحاق»^{۶۶} نیز پرداخته است و در برخی از موارد واژگان غیر قرآنی را به مناسبت بحث آیه از کتاب‌های اهل کتاب مطرح می‌کند؛ مانند «سام»، «یافت» و «حام» که فرزندان حضرت نوح هستند، معنای این سه واژه را در ذیل آیه ﴿وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ﴾ (صافات: ۷۷)؛ از کتاب‌های اهل کتاب نقل می‌کند؛ چنانچه می‌نویسد: «در قاموس کتاب مقدس آمده است: «سام» واژه ای عبری و به معنای اسم است و او بزرگترین فرزندان نوح است و عرب‌ها، آرامی‌ها، آشوری‌ها و یهودی‌ها از نسل اویند... «یافت» نام سامی است و ممکن است به معنای زیبایی باشد... «حام» نیز واژه‌ای عبری است و به معنای گرم است. او کوچک‌ترین فرزندان نوح بوده است.»^{۶۷}

۱۰.۲. استناد به برخی از تفاسیر

بررسی شیوه تفسیر الکاشف در تبیین مفردات، نشان می‌دهد که علامه مغنیه از تفاسیر مجمع البیان و مفاتیح الغیب در موارد نسبتاً زیادی استفاده می‌کند؛ و همچنین در مواردی از تفسیر بحر المحيط استفاده نموده است. به این ترتیب که در مواردی برای تبیین واژه‌ای به نقل سخن این تفاسیر بسنده می‌کند در برخی دیگر از موارد بعد از نقل مطالب این تفاسیر، به نقد آنها می‌پردازد و خود معنای دیگری را بیان می‌کند و در موارد دیگر، سخن این تفاسیر را مؤید و مستند برداشت خود از واژه‌ای قرار می‌دهد. بنابراین در این قسمت با ذکر نمونه‌هایی به بیان این شیوه تفسیری مفسر خواهیم پرداخت.

۱.۱۰.۲. استناد به تفسیر مجمع البیان طبرسی

برخی از مواردی که به تفسیر مجمع البیان طبرسی استناد کرده‌اند؛ عبارتند از: در تفسیر ﴿قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوُثُهَا تَسُرُّ النَّاطِرِينَ﴾ (بقره: ۶۹)؛ واژه «صَفْرَاءُ فَاقِعٌ» را به معنای زرد پر رنگ دانسته و می‌گوید این تعبیر همانند این است که گفته می‌شود: أصفر فاقع وأخضر ناضر وأحمر قان، و أبيض ناصع و یقق و اسود حالك و تمامی این صفات را دلالت‌کننده بر مبالغه و تندى رنگ می‌داند و می‌گوید که تمامی این موارد در مجمع البیان آمده است.^{۶۸}

در تفسیر ﴿وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ (آل عمران: ۱۱۴)؛ برای بیان تفاوت میان سرعت و عجله از مجمع البیان مطلبی را چنین نقل می‌کند: «نویسنده مجمع البیان گفته است: فرق میان سرعت و عجله در آن است که در سرعت، در چیزی که پیشی گرفتن در آن جایز است پیشی می‌گیری و این پسندیده است؛ ولی در عجله، چیزی که پیشی گرفتن و شتاب در آن جایز نیست پیشی می‌گیری و این مذموم است.»^{۶۹} در تفسیر ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾ (یوسف: ۲۴)؛ معنای واژه «هم» را از مجمع البیان مطرح می‌کند؛ چنانچه نوشته است: «طبرسی در مجمع البیان

می‌گوید: برای «هم» چند معناست؛ عزم و اراده، خطور چیز در قلب بدون قصد انجام آن و تمایل، چنانچه گوینده‌ای بگوید: «هذا أهم الأشياء إلى» از همه بیشتر بدین چیز تمایل دارم.^{۷۰} و در تفسیر ﴿أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (نحل: ۴۷)؛ «تخوف» را به معنای «تنقص» یعنی ناقص قرار دادن چیزی دانسته و در تأیید آن به مجمع البیان استناد می‌کند و می‌گوید: «در مجمع البیان آمده است: بیشتر مفسران گفته‌اند که «علی تخوف» به معنای «علی تنقص» است؛ یعنی کم شدن آنان یا با کشته شدن و یا به سبب مردن.»^{۷۱}

و همچنین در تفسیر ﴿وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ﴾ (شعراء: ۱۹۸)؛ معنای واژه «عجم» را بیان می‌کند و می‌گوید عجمی به کسی می‌گویند که به زبان عربی سخن نمی‌گوید و در کنار آن نظر علامه طبرسی را نیز مطرح نموده است که می‌گوید عجم کسی است که خوش بیان نیست و عجمی ضد عربی است.^{۷۲}

مؤلف الکاشف در موارد دیگری نیز در تبیین معنای واژگان به مجمع البیان طبرسی استناد می‌کند که بیان همه آنها از حوصله این نوشتار خارج است.^{۷۳}

۲.۱۰.۲. استناد به تفسیر مفاتیح الغیب فخر رازی

موارد استناد به تفسیر مفاتیح الغیب فخر رازی در تبیین مفردات؛ عبارتند از:

در تفسیر ﴿الْمَ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِّنْ قَرْنٍ مَّكَّانَهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ (انعام: ۶)؛ با استناد به سخن فخر رازی برای واژه «قرن»، معنای اهل هر عصر و دوره‌ای را می‌پذیرد نه زمان خاصی مانند شصت سال و... یعنی هرگاه بسیاری از آنان از بین بروند، گفته می‌شود که قرن سپری شد.^{۷۴} در سخن جناب فخر رازی برای اثبات این مطلب به روایتی استناد شده است.^{۷۵}

در تفسیر ﴿وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَ أَقْنَىٰ﴾ (نجم: ۴۸)؛ واژه «أقنی» را اینطور معنا می‌کند که خداوند بنده‌اش را آن قدر ثروت می‌دهد که پس از کفایت آن را پس انداز کند و در

توضیح بیشتر این واژه به سخن فخر رازی اشاره می‌کند که گفته است: إقناء بالاتر از إغنا است.^{۷۶}

در تفسیر ﴿وَلَا رِكَابَ وَ لَآكِنَّ اللّٰهَ يَسْطُرُ رُسُلَهُ عَلٰى مَن يَشَاءُ﴾ (حشر: ۶)؛ معنای واژه «رکاب» را از تفسیر فخر رازی نقل نموده است. چنانچه نوشته است: «رازی می‌گوید: رکاب عبارت است از شتر سواری، عرب تنها به سوارکار شتر، «راکب» می‌گویند؛ اما به سوارکار اسب «فارس» می‌گویند»^{۷۷} و موارد نسبتاً زیاد دیگر.^{۷۸}

۳.۱۰.۲. استناد به تفسیر بحر المحيط ابوحیان

در آیه ﴿وَمَنْ يُؤْمَرْ بِذَرْبِهِ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ﴾ (انفال: ۱۶)؛ در تبیین واژه ﴿مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ﴾ نوشته است: «صاحب بحر المحيط گفته است: مقصود از «متحرف للقتال» کسی است که پس از فرار کردن حمله می‌کند و ابتدا به دشمن خود نشان می‌دهد که شکست خورده است بعد به او حمله می‌آورد.»^{۷۹} و در تفسیر ﴿وَعَرَابِيبٌ سُودٌ﴾ (فاطر: ۲۷)؛ «غرایب» را به سیاه تیره معنا می‌کند و برای تبیین بیشتر و تأیید سخن خود به تفسیر بحر المحيط استناد می‌کند که گفته است: اسود حلکوک و اسود غریب، هر دو یعنی بسیار سیاه و تیره.^{۸۰}

و در تفسیر ﴿وَمَا يَنْظُرُ هُوَآءٍ إِلَّا صِيحَةً وَاحِدَةً مَّا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ﴾ (ص: ۱۵)؛ «فواق» را به زمان اندک معنا کرده است و برای تبیین بیشتر این زمان اندک، به سخن ابوحیان در تفسیر البحر المحيط استناد نموده است که گفته است: «الفواق به ضم و فتح فاء» زمان میان دو نوبت دوشیدن دوشنده شیر و دو نوبت شیر دادن شیر دهنده را گویند^{۸۱} و موارد دیگر.^{۸۲}

یافته‌های پژوهش

اکتفا نکردن به معنای ارتکازی، مقدم داشتن دیدگاه شرح بر عرف و لغت، فرق نهادن میان معنای مجازی و حقیقی، استناد به آیات دیگر قرآن، توجه به حقیقت قرآنی، تبیین معانی واژه‌ها با استناد به روایات و بهره‌گیری از سخن مفسران برجسته مانند علامه طبرسی و فخر رازی، از برجستگی‌های این تفسیر و از نقاط قوت روش *الکاشف* در واژه‌شناسی کلمات قرآن است. از کاستی‌های این تفسیر در بیان معنای لغوی و مفهوم کلمات قرآن، استفاده کم از روایات، عدم تبیین برخی از واژگان دارای ابهام، مستند نکردن سخن خود در بیان معنای لغوی کلمات و اکتفا کردن به رأی مفسران در بعضی موارد است. همچنین بایسته بود معانی ذکر شده برای مفردات به منابع و مستندات معتبر مستند شود که در بسیاری از موارد از آن غفلت شده است و این سبب می‌شود که محققان نتوانند به راحتی معنای ارائه شده را مورد ارزیابی قرار دهند و صحت و سقم آن را بررسی کنند و ذکر معنا بدون استناد به لغت یا عرف، شعر یا نثر عرب، آیه یا روایت که در موارد بسیاری از این تفسیر دیده می‌شود، یکی از کاستی‌های آن است که احتمالاً رعایت اختصار در بسیاری از موارد سبب این امر باشد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. ر.ک: مغنیه، محمدجواد، تفسیر الکاشف، ج ۱، ص ۱۹۰.
۲. مریم، ۹۷؛ دخان، ۵۸.
۳. طیب حسینی، سید محمود، درآمدی بر دانش مفردات قرآن، ص ۴۴-۴۵.
۴. مغنیه، محمدجواد، تفسیر الکاشف، ج ۱، ص ۲۱۱.
۵. همان، ج ۲، ص ۱۶۹.
۶. مغنیه، محمدجواد، تفسیر الکاشف، ج ۲، ص ۱۶۹.
۷. همان، ج ۳، ص ۴۴۸.

۸. همان، ج ۷، ص ۱۶۰.
۹. همان، ج ۷، ص ۵۰-۵۱.
۱۰. همان، ج ۷، ص ۵۰-۵۱.
۱۱. همان، ج ۷، ص ۵۵۶.
۱۲. همان، ج ۲، ص ۹.
۱۳. همان، ج ۴، ص ۱۳۲.
۱۴. همان، ج ۱، ص ۲۵-۳۵.
۱۵. همان، ج ۱، ص ۴۴.
۱۶. همان، ج ۲، ص ۵-۹.
۱۷. رجبی، محمود، روش تفسیر قرآن، ص ۵۰.
۱۸. رشیدرضا، محمد، تفسیر القرآن العظیم الشہیر بتفسیر المنار، ج ۱، ص ۲۱.
۱۹. زرکشی، محمد، البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۹۹.
۲۰. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۶۴.
۲۱. رجبی، محمود، روش تفسیر قرآن، ص ۵۷.
۲۲. مغنیه، محمدجواد، تفسیر الکاشف، ج ۲، ص ۱۵۶.
۲۳. همان، ج ۳، ص ۳۸۵.
۲۴. همان، ج ۴، ص ۵۹.
۲۵. همان، ج ۳، ص ۲۱۹-۲۲۰.
۲۶. همان، ج ۳، ص ۲۲۰.
۲۷. همان، ج ۳، ص ۲۲۰.
۲۸. همان، ج ۲، ص ۲۹۵.
۲۹. همان، ج ۶، ص ۲۲۹.
۳۰. همان، ج ۷، ص ۲۸۵.
۳۱. رجبی، محمود، روش تفسیر قرآن، ص ۵۸.
۳۲. ر.ک: مغنیه، محمدجواد، تفسیر الکاشف، ج ۱، ص ۵۳-۵۴.
۳۳. همان، ج ۲، ص ۲۶۰.
۳۴. همان، ج ۳، ص ۲۳۸.

۳۵. همان، ج ۳، ص ۲۷۹.
۳۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.
۳۷. مغنیه، محمدجواد، تفسیر الکاشف، ج ۱، ص ۹۹.
۳۸. همان، ج ۱، ص ۱۶۰.
۳۹. همان، ج ۱، ص ۳۱۶.
۴۰. همان، ج ۲، ص ۷۳.
۴۱. همان، ج ۲، ص ۱۵۶-۱۵۸.
۴۲. همان، ج ۲، ص ۲۵۲.
۴۳. همان، ج ۲، ص ۳۶۳.
۴۴. همان، ج ۳، ص ۱۸.
۴۵. همان، ج ۳، ص ۱۸.
۴۶. رک: همان، ج ۳، ص ۱۹.
۴۷. همان، ج ۳، ص ۹۱-۹۲.
۴۸. همان، ج ۵، ص ۱۶.
۴۹. رجبی، محمود، روش تفسیر قرآن، ص ۵۸.
۵۰. رجبی، محمود، روش تفسیر قرآن، ص ۵۸.
۵۱. رک: مغنیه، محمدجواد، تفسیر الکاشف، ج ۱، ص ۱۷۷.
۵۲. همان، ج ۱، ص ۲۰۱.
۵۳. همان، ج ۱، ص ۳۵، فاتحه، ۶؛ ج ۶، ص ۳۵۳، صافات، ۱۱۸؛ ج ۴، ص ۲۴۱، هود، ۵۶.
۵۴. طیب حسینی، سیدمحمود، درآمدی بر دانش مفردات قرآن، ص ۶۶-۶۷.
۵۵. صدوق، ابو جعفر محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۹.
۵۶. مغنیه، محمدجواد، تفسیر الکاشف، ج ۱، ص ۱۱۶-۱۱۷.
۵۷. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۵۹؛ مغنیه، محمدجواد، تفسیر الکاشف، ج ۱، ص ۱۹۵.
۵۸. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۴، ص ۱۷۹.
۵۹. مغنیه، محمدجواد، تفسیر الکاشف، ج ۱، ص ۲۲۳-۲۲۴.
۶۰. همان، ج ۶، ص ۹۹.
۶۱. همان، ج ۶، ص ۳۵۳.

- ۶۲ همان، ج ۶، ص ۳۵۴.
- ۶۳ همان، ج ۶، ص ۴۵۱.
- ۶۴ همان، ج ۶، ص ۶۶.
- ۶۵ همان، ج ۶، ص ۹۸-۹۹.
- ۶۶ همان، ج ۶، ص ۳۵۱-۳۵۰.
- ۶۷ همان، ج ۶، ص ۳۴۴.
- ۶۸ مغنیه، محمدجواد، تفسیرالکاشف، ج ۱، ص ۱۲۶؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۶۸.
- ۶۹ مغنیه، همان، ج ۲، ص ۱۳۶؛ طبرسی، همان، ج ۲، ص ۸۱۴.
- ۷۰ مغنیه، همان، ج ۴، ص ۳۰۲؛ طبرسی، همان، ج ۵، ص ۳۴۱.
- ۷۱ مغنیه، همان، ج ۴، ص ۵۱۸؛ طبرسی، همان، ج ۶، ص ۵۵۹.
- ۷۲ مغنیه، همان، ج ۵، ص ۵۱۷؛ طبرسی، همان، ج ۷، ص ۳۱۹.
- ۷۳ مغنیه، محمدجواد، تفسیرالکاشف، ج ۲، ص ۴۵۱، واژه «شَحَّ»؛ ج ۳، ص ۲۸۱، واژه «أشدُّ»؛ ج ۴، ص ۲۱۴، واژه «اختلف»؛ ج ۴، ص ۲۸۷، واژه «الاجتباء»؛ ج ۴، ص ۳۱۸، واژه «واذکر»؛ ج ۵، ص ۳۱۹، واژه «المقامع»؛ ج ۵، ص ۳۳۱، واژه «بیع»؛ ج ۶، ص ۲۰۴، واژه «نحیه»؛ ج ۶، ص ۲۳۹، واژه «جلایب»؛ ج ۷، ص ۴۱۳، واژه «الشوی».
- ۷۴ مغنیه، محمدجواد، تفسیرالکاشف، ج ۳، ص ۱۶۰.
- ۷۵ فخر رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۱۲، ص ۴۸۴.
- ۷۶ مغنیه، محمدجواد، تفسیرالکاشف، ج ۷، ص ۱۸۴؛ فخر رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۲۹، ص ۲۸۲.
- ۷۷ مغنیه، همان، ج ۷، ص ۲۸۵؛ فخر رازی، همان، ج ۲۹، ص ۵۰۶.
- ۷۸ مغنیه، همان، ج ۲، ص ۱۱۵، واژه «بکّه»؛ ج ۳، ص ۲۷۵، واژه «وما اختلف بعظم»؛ ج ۷، ص ۵۱۹، واژه «الصّاخه».
- ۷۹ مغنیه، همان، ج ۳، ص ۴۶۰؛ اندلسی، ابوحيان محمدبن يوسف، البحرالمحیط فی التفسیر، ج ۵، ص ۲۹۳.
- ۸۰ مغنیه، همان، ج ۶، ص ۲۸۶؛ اندلسی، همان، ج ۹، ص ۳۰.
- ۸۱ مغنیه، همان، ج ۶، ص ۳۶۷؛ اندلسی، همان، ج ۹، ص ۱۴۲.

۸۲ مغنیه، محمدجواد، تفسیر الکاشف، ج ۶، ص ۲۲۰، واژه «الخیره»؛ ج ۷، ص ۴۴۴، واژه «ناشئه اللیل»؛ ج ۲، ص ۶۱، واژه «المسیح».

منابع:

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

۱. اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت: دارالفکر، اول، ۱۴۲۰ق.
۲. بابایی، علی اکبر، روش شناسی تفسیر قرآن، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، اول، ۱۳۷۹.
۳. _____، مکاتب تفسیری، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، اول، ۱۳۸۱.
۴. رجبی، محمود، روش تفسیر قرآن، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، پنجم، ۱۳۹۱.
۵. رشید رضا، محمد، تفسیر القرآن العظیم الشهیر بتفسیر المنار، بیروت: دار المعرفه، بی‌جا، بی‌تا.
۶. زرکشی، محمد، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق مرعشی و دیگران، بیروت: دارالمعرفه، بی‌جا، ۱۴۱۰ق.
۷. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، بی - جا، ۱۴۰۴ق.
۸. صادقی فدکی، سید جعفر، بررسی و نقد دیدگاه‌های چند معنایی آیات قرآن کریم، مجله اندیشه نوین دینی، ش ۲۴، ص ۶۱-۸۶، ۱۳۹۰.
۹. صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین، من لا یحضره الفقیه، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، چهارم، ۱۴۱۴ق.
۱۰. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، پنجم، ۱۳۷۴.
۱۱. طبرسی، ابو علی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، سوم، ۱۳۷۲.

۱۲. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرين، تحقیق احمد الحسین، تهران: کتابخانه مرتضوی، اول، ۱۳۹۵ق.
۱۳. طیب حسینی، سید محمود، چند معنایی در قرآن کریم، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، دوم، ۱۳۸۹.
۱۴. _____، درآمدی بر دانش مفردات قرآن، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، اول، ۱۳۹۰.
۱۵. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نورالثقلین، قم: انتشارات اسماعیلیان، چهارم، ۱۴۱۵ق.
۱۶. فخر رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، سوم، ۱۴۲۰ق.
۱۷. فیروز آبادی، مجدالدین، القاموس المحیط، بیروت: دارالمعرفه، بی جا، بی تا.
۱۸. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم: دارالکتاب، چهارم، ۱۳۶۷.
۱۹. معلم کلایی، شمس الله، روش شناسی تفسیر من وحی القرآن، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی رَحْمَهُ اللهُ، اول، ۱۳۹۱.
۲۰. مغنیه، محمد جواد، تفسیر الکاشف، ترجمه موسی دانش، قم: بوستان کتاب، اول، ۱۳۸۳.
۲۱. _____، تفسیر الکاشف، تهران: دارالکتب الاسلامیه، اول، ۱۴۲۴ق.